

وضعیت زنان در جهان کنونی

بمناسبت روز جهانی دفاع از حقوق بشر
ناهد جعفرپور

ما هم اکنون در جهانی پدرسالارانه و مملو از جنگ و خشونت و انهدام محیط زیست بسر می بریم. تکیه گاه کنونی این نظم اجتماعی جهانی و فرق آن با سرمایه داری پدرسالارانه سنتی، " جهانی سازی نئولیبرالی " بر کنترل جنسیتی - و سازماندهی سیستماتیک خشونت از طریق نظامیگری و جنگ و نابرابری تحت رهبری " نئولیبرالیسم " قرار دارد.

بیان قدرتی این رهبریت، رقابت در خشونت و استثماربر علیه بشریت بخصوص زنان است. مسلماً این تشخیص ساختارهای اجتماعی قدرتی و اثرات شوم آن با خود بازگشت سیستم فکری پدرسالارانه وساختارهای اجتماعی خاص را به همراه آورده است و فصلی جدید در مبارزات فمنیستی جهان گشوده است اما جدا از فمنیست ها سازمانهای دفاع از حقوق بشر جهانی و سازمانهای غیر دولتی حقوق بشر در سطوح بین المللی خشونت و ترور و شکنجه و اعدام شخصیتی زنان را در ردیف شکنجه و اعدام و کشتار فیزیکی انسانها قرار نداده و تمرکز خاصی روی آن قرار ندارد در حالیکه این شکنجه مستمر در خانه و کارخانه و تحت حکومت جامعه پدرسالار باعث می شود تا میلیون ها زن در جهان در شرایط بسیار ناامید کننده و اسف باری قرار گیرند. در حالیکه یکی از بحث های محوری کنونی فمنیست های جهان بحث تولید مفت ومجانی ارزش اضافی از طریق بکارگیری نیروی کار زنان خانه دار(کار خانگی) غیر متخصص و شهری و روستائی در این دهکده جهانی است. بحث کار خدماتی مفت مجانی زنان داراقصا نقاط جهان از طریق اینترنت است(تایپ وخدمات دیگر ...). بحث شناخت کار "خانه داری" زنان بعنوان شغل با مزایای اجتماعی است : نیروی کار مفت و مجانی زنانه برای بازتولید نیروی کار مردانه خط تولید و بالاخره بحث شناسائی کار مادران بعنوان تولید کننده کودکان سالم و شکم سیر و ارضاء شده برای رسیدن به نیروی کارمردانه آینده بازار کار است. بقول انگلس " انسانها در ابتدا قبل از اینکه بخواهند تاریخ را بسازند و تولید کنند باید بصورت مادی ابراز وجود کنند. این بودن و ابراز وجود کردن همینطوری از آسمان نمی افتد بلکه این زنان و مادران هستند که انسانها را به وجود می آورند و این به وجود آوردن بسادگی در اثر یک ناآگاهانه و ناخواسته طبیعت انجام نمی پذیرد بلکه نتیجه یک کار و تلاش است".

بنا بر این تعریف مبارزه طبقاتی سنتی دچار تغییر و تحولی اساسی گشته است. از این رو نگاه امروز فمنیست های جهان به نابرابری های جنسیتی نگاهی عمدتاً طبقاتی بشکل نوین است که از یک سو جهانی سازی نئولیبرالی از بالا زندگی زنان جهان را در کلیت خود دچار تغییر تحولات استثمارگرانه در خدمت انباشت بیشتر سرمایه قرار داده است و

از سوی دیگر امنیت های اجتماعی برای دفاع از زنان طبق اجرای قوانین گات و خصوصی سازی ابتدائی ترین ملزومات زندگی در حال از بین رفتن است. (خصوصی سازی آب ، برق ، بهداشت، آموزش و از بین رفتن مدد های اجتماعی برای دفاع از زنان در جامعه و).

پیامد شرایط حاضر و ریاضت های اقتصادی و خصوصی سازی ووو باعث شده است تا میلیونها زن در سراسر قاره ها به طور مستقیم، فقر، بیکاری، کار در مقابل دستمزد ناچیز و عدم امنیت حقوقی را تجربه می کنند. آنها یا از جنگها رنج می برند و یا به طور توده یی مجبور به آوارگی و ترک مناطق زندگی خود هستند. آنها اغلب با کمبود آب آشامیدنی، هوای پاکیزه، بهداشت و مراقبتهای عمومی، آموزش، مسکن و امکانات تفریحی روبرو هستند. اکثریت عظیم زنان از استثمار و ستم مضاعف توسط سرمایه داری رنج می برند، زیرا از یکسو زنان بخشی از طبقه کارگر جهان هستند و از سوی دیگر به دلیل جنسیت شان مورد تبعیض قرار می گیرند.

در نظام سرمایه داری زنان علاوه بر اینکه یک بار مثل مردان هم طبقه خود و در کنار آنها تحت استثمار و مورد ستم های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ناشی از سیستم اقتصادی حاکم بر جامعه طبقاتی قرار می گیرند، یک بار هم صرفاً به خاطر زن بودنشان مورد ستم قرار می گیرند. اگر یک زن، کارگر است علاوه بر این که همانند کارگر مرد از طرف سرمایه دار استثمار می شود، به خاطر زن بودنش هم مورد استثمار قرار می گیرد. به این معنی که مزد کمتری دریافت می کنند. افزون بر این زنان کارگر در محیط کارخانه و واحد تولیدی صرفاً به خاطر زن بودنشان به اشکال مختلف به خصوص از طرف کارفرماهای خود مورد تحقیر و آزار و اذیت جنسی و خشونت قرار می گیرند، حتی از طرف همکاران مرد خود نیز از تحقیر و توهین مصون نمی مانند. اذیت و آزار و تحقیر زنان طبقات تحت ستم و استثمار آنان به اشکال مختلف صورت میگیرد.

بنابراین در سیستم سرمایه داری و با زبان بهتر در جهانی سازی نئولیبرالی کنونی خشونت را تنها به خشونت فیزیکی نمی توان خلاصه نمود بلکه همچنین خشونت جنسیتی ساختاری چون نا امنی های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی که از طریق تقلیل خشونت فیزیکی نامرعی می مانند هم شامل می شوند. حرکت از یک چنین درک خشونت گسترده، خطوط رابط میان دولت مدرن و شروط برای میسر نمودن و مشروعیت دادن و قانونی ساختن خشونت جنسیتی، گوناگون می گردد؛ زیرا که اینچنین قواعد قانونی کار، اقدامات اجتماعی سیاسی و یا سیاست های حقوق خانواده بعنوان شروط قابل بررسی و نقد در باره دولت مدرن به امکان خشونت جنسیتی یاری می رسانند.

سرمایه داری جهانی امروز در حالی که در بحران های سیاسی - اقتصادی و اجتماعی خویش به سر میبرد با اتخاذ سیاست های نئولیبرالی و خصوصی سازی، فقر و فحشا و اعتیاد و بیکاری را به پدیده یی وسیعاً رایج در جهان تبدیل کرده است. در نظام سرمایه

داری جهانی که زنان سه چهارم بیسوادان و اکثریت فقرای آنرا تشکیل می دهند، وخامت اوضاع اقتصادی و تحمیل سیاست های ریاضت کشی، بیش از گذشته شکاف طبقاتی بر مبنای جنسیت را تعمیق می بخشد. بیکاری و فقر رو به ازدیاد، زنان را در معرض آسیبهای اجتماعی قرار میدهد. زنان در این راستا برای امرار معاش خود و فرزندانشان به کار در تجارت سگس کشانده میشوند. در این معاملۀ نابرابر زنان قربانیانی هستند که هر لحظه در معرض بیشترین درصدِ خشونتها قرار دارند. فمینیست های جهان ثابت نموده اند که زنان خانه داری که باعث "بازتولید" نیروی کار مرد مزدبگیر می شود کمک به تولید ارزش اضافه می نمایند. مزد کار زن خانه دار هیچگاه پرداخته نمی شود و در محاسبات درآمد های ناخالص اجتماعی به حساب آورده نمی شود. حتی کار خانگی هیچگاه بعنوان کار تعریف نشده و تنها از آن بعنوان خودمختاری زنانه و یا "عشق" نام برده می شود. این کار به لحاظ زمانی نامحدود بوده و بنظر می رسد که بمانند خورشید و هوا و یا ذخایر طبیعی و یا بهتر بگویم " ثروتی آزاد" است که براحتی و بسادگی در اختیار جامعه مرد سالار و سرمایه داران قرار دارد. سرمایه برای تولید ارزش اضافه احتیاج مداوم به انسانهای جدید، زنده ، سالم ، قدرتمند ، بالغ، سیر و بلحاظ جنسی ارضاء شده دارد که بتوان نیروی کار را از آنان مکید. اما کار بی مزدی را که برای خلق این چنین انسانهایی صرف می شود را تنها تکراری احمقانه می داند. درست مثل اینکه بزرگ کردن یک انسان در طبیعت بمانند بهار و تابستان و پائیز و زمستان بخودی خود انجام می پذیرد و در این باز تولید دائما تکراری هیچ چیز جدیدی به وجود نمی آید و تنها تکرار مکررات است. چیزی جدید و نو مثل مدل اتومبیل ها، نسل کامپیوترها ، مواد غذایی ژنتیک دستکاری شده و بالاخره اجناس تولیدی که ارزش اضافه تولید می کنند.

زنان زحمات بیشمار متحمل می شوند تا اینکه نوزادشان بزرگ شود و در نهایت در یک کارخانه و یا اداره بتواند نیروی کار خود را بفروشد. نیروی کاری که نه خود این انسان بلکه بخش بزرگ آنرا مادرش تولید نموده است. حال از خود سؤال می کنیم چگونه است که این کار بزرگ مادران و همچنین کار خانه داری برای سرمایه داری از ارزش فاقد است؟ چرا تولیدی را که یک ماشین انجام می دهد دارای ارزش است و تولیدی را که مادری انجام می دهد و انسان را به وجود می آورد بی ارزش است؟ چرا کاری که برای ساختن اجناس بکار می رود تولید و فراوری نام دارد اما کار یک زن خانه دار و یک مادر باز تولید و تکثیر نام دارد؟

بنظر من این شکل بازتولید خود واقعی ترین تولید است یعنی تولید زندگی و یا این خود اساسی مادی است که نقطه مقابل تولید اجناس و مهمترین دلیل بالا رفتن منفعت و سود است. اما این هم کافی نیست که به این برسیم که اقتصاد سرمایه داری ارزشی برای کار خانگی و بخصوص کار مادران قائل نیست. این کافی نیست که این حقیقت را تنها

به شرارت مردان مختصر کنیم و یا مثل برخی از مردان چپ تلاش نمائیم این پدیده را بعنوان بقایای جامعه فئودالی تفسیر نمائیم.

حال در مقابل این پرسش قرار می‌گیریم چرا سرمایه به "کار بی ارزش، ناپرداختنی و بی‌مزد" زنان احتیاج دارد؟ در اینجا رزا لوگزامبورگ به ما کمک می‌نماید آنهم زمانیکه بحث " انباشت سرمایه" را طرح می‌کند. او این کار اصلی اقتصادیش را زمانی نوشت که به لحاظ سیاسی و تئوری با امپریالیسم درگیر شد و بر علیه جنگ افروزی امپراطوری پادشاهی آلمان جنگید. این کار بزرگ رزا در سال ۱۹۱۳ در بیرون از آلمان نوشته شد. او در این اثر به مارکس انتقاد می‌کند که او در جلد دوم کاپیتال یعنی در روند دائمی و ابدی انباشت سرمایه که امروز به آن رشد می‌گویند، خود را تنها با استثمار طبقه مزد بگیر توسط سرمایه مشغول می‌کند. سرمایه داری کاملاً پیشرفته به اعتقاد مارکس احتیاجی به خشونت اضافی خارج از مناسبات اقتصادی و خارج از بخش‌هایی که تحت استثمارش قرار دارد، ندارد. از آنجا که سرمایه دار به کارگران هرگز تمامی ارزش اضافی را که آنان تولید نموده اند از طریق مزد نمی‌پردازد بلکه تنها بخشی را می‌دهد که کارگران برای باز تولید نیروی کار احتیاج دارند، بنابر این به اعتقاد مارکس در پایان هر دایره تولید همواره بیش از آنچه که سرمایه گذاری شده است برای سرمایه دار باقی می‌ماند به این مفهوم که در این پروسه کار/تولید/فروش ارزش اضافی زیادی نصیب سرمایه دار می‌گردد که وی مجدداً آنرا برای دستیابی به ارزش اضافی بیشتری سرمایه گذاری می‌نماید. ^{۱۱}

رزا لوگزامبورگ از کار خانگی زنان بعنوان "اشکال غیر سرمایه داری" کار نام می‌برد و دهقانان و مستعمرات و ... را در آن کاتگوری جا می‌دهد، کاری که به هیچ وجه ارزشی ندارد و مولد نیست و درست مثل طبیعت و بعنوان ثروتی طبیعی در خدمت بشریت قرار می‌گیرد و با هیچ حقوق کاری و قرار داد مزدی تامین امنیتی نمی‌شود و در حقیقت ۲۴ ساعت روز در خدمتگذاری حاضر است و برای سرمایه ارزان ترین و از لحاظ سیاسی بی‌دردسر ترین شکل بازتولید نیروی کار است.

در نتیجه ریش[نا] برابری حقوقی و اجتماعی و خشونت علیه زنان را در مناسباتی باید دید که زنان را بنا به جنسیت زن بودن، فرودست و شهروند درجه دوم می‌شمارد. خشونت علیه زنان جا و مکان خاصی نمی‌شناسد. زنان در خانه، خیابان و یا محل کار با انواع خشونت روبرو و از امنیت جانی محروم اند. خشونت علیه زنان، با وجود ادعاهای دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی مبنی بر کاهش آن، همچنان پدیده‌ی گسترده و آشکار است. زنان جهان، با تفاوت‌هایی در کشورهای مختلف، آماج خشونت فزینگی، روحی و روانی، خانه‌گی، اقتصادی، جنسی، ناموسی و خشونت حقوقی و کلامی قرار می‌گیرند. قربانیان سرکوب دولتی، ضرب و شتم در جامعه و خانواده، تحقیر، ختنه[جنسی] و قتل‌های ناموسی هم هستند. ^{۱۲}

در کشورهای پیشرفته به یمن مبارزات جنبشهای اجتماعی، زنان علاوه

اینکه تحت مناسبات نابرابر اجتماعی قرار دارند اما از آزادیهای فردی نسبی برخوردارند. اما در کشورهای با ساختار سیاسی دیکتاتوری- مذهبی زنان حتی از این حقوق هم محروم هستند. با وجود اینکه خشونت علیه زنان پدیده‌ی جهانی است، اما در کشورهای خاورمیانه و آن کشورهایی که بنیادگرایی دینی به اشکال خشن تری اعمال میشود، این خشونت عریان تر پدیدار می شود. امروزه با بیش‌تری خشونت بر سه بلیون زن در جهان امری "خصوصی" تلقی میشود. در حالیکه این خشونتها نه تنها خصوصی نیست بلکه ریشه آن در مناسباتی نهفته است که مالکیت بر زن و زن ستیزی را تقدیس می کند و خشونت را هر روز تولید و باز تولید می نماید. در بسیاری از کشورهای خاورمیانه مذهب و سنتهای عقب ماندگاری ارتجاعی و فرهنگ مردسالارانه توانسته است فقر و درمانده گی و باورهای زن ستیزانه و افکار مردسالارانه را ترویج و خشونت را در جامعه گسترش داده و قربانیان اصلی را از زنان و کودکان بگیرد.

در این میان خود دولتها هم با وضع قوانین تبعیض آمیز علیه زنان با نادیده گرفتن خشونت هایی که به زنان به بهانه نسبیت فرهنگی، روا داشته میشود نقش بسیار مهمی را ایفاء می کنند بعنوان نمونه در کشورهای اسلامی مانند افغانستان، عراق، عربستان و ایران و پاکستان و... که اسلام سیاسی در قدرت است و نیروهای مرتجع و واپسگرا دست بالا را دارند اعمال آنها را در قالب قوانین ضد انسانی سنگسار و اعدام و شلاق و... می بینیم. در کنار تجاوز و قتل های ناموسی، و بی حقوقی اجتماعی دیگر از جمله: نداشتن حق طلاق یا حق حضانت کودکان و... و خودسوزی و اقدام به خودکشی از جمله خشونت هایی است که هر روزه به زنان ایرانی و افغانستانی و عراقی و کشورهای عربی... تحمیل می شود. جنگهای ویرانگر کنونی قدرت های خارجی در منطقه از سوی و به تبعش آوارگی میلیون ها زن و کودک از سوی دیگر و همچنین قساوت های نیروهای مرتجع و واپس گرایی چون داعش و بنیادگرایان دیگر از هر نوعی در خاورمیانه اولین قربانیان خود را از میان زنان و کودکان می گیرد، در حقیقت در مرحله نخست این زنان و کودکان هستند که همیشه مورد آزار و تهدید و تجاوز جنسی نیروهای مرتجع و بنیادگرای بومی و نیروهای نظامی دخالتگر و اشغالگر قرار می گیرند.

شکل دیگر خشونت بر زنان خشونت خانگی است وقتی در مورد ضرب و شتم، تجاوز، تحقیر و توهین به زنان در خانه هایشان توسط همسر فعلی و یا سابق و یا مردان خانواده حرف می زنیم، بدان معنی نیست که این خشونت ها صرفا بر برخی از زنان اعمال می شود. اکثریت زنان در جهان مورد خشونت خانه گی قرار دارند. پایه اساسی خشونت خانه گی به رابطه قدرت بین زن و مرد بر می گردد. سیستم مرد سالار سرمایه داری به گونه‌ی سازماندهی شده است که در قوانین و برنامه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اش و در مناسبات طبقاتی و استثمارگرانه اش، مرد را برتر از زن معرفی می کند و از نظر اجتماعی برای زن همیشه جایگاهی درجه دوم قائل است. به همین دلیل

است که وقتی زنی مورد ضرب و شتم همسرش قرار می گیرد، به جای اینکه مرد مقصر دانسته شود، این زن است که مورد سرزنش و ملامت قرار می گیرد.

در حقیقت ستم و خشونت بر زنان در همه ابعاد آن مضاعف است. از یک سو خشونت در خانواده و از سوی دیگر خشونت در اجتماع و مضاف بر آن خشونتی که در اثر جنگ و اشغال و از جانب نیروهای سیاه ارتجاعی و دولت های دیکتاتوری و... بر زنان وارد می گردد. دختران جوان بسیاری در منطقه بعثت آوارگی و بیخانمانی و فقر کامل و... خانواده چون کالایی برای ارضای غرایض جنسی شیوخ و سرمایه داران عرب و پاکستانی در برابر مبلغ ناچیزی به دلان سکس به فروش می رسند. سنگسار، زنده به گور کردن، قتل و تجاوز و اعدام پنهانی و علنی زنان، قتل های ناموسی، هم این قساوتها و جنایات در حضور منادیان حقوق بشر و جلو چشم شان بر زنان روا داشته میشود.

در حقیقت پای ایدئولوژیک و مشخصه ویژه یک حکومت بنیادگرا را موقعیت فرودست و برده گی و بی حقوقی کامل زنان تشکیل میدهد و ما شاهد هستیم که چگونه از رشد بنیادگرایان مذهبی با حمایت امپریالیستها در منطقه خاورمیانه داعشی ها ظهور نمودند و اولین حملات ددمنشانه و وحشیانه خود را علیه زنان از تجاوز و قتل تا فروش آنها در عراق و سوریه به نمایش گذاشتند. البته حمل داعشی ها بر زنان و اعمال وحشیانه آنها پدید جدیدی نیست که در منطقه اتفاق افتاده باشد، اینها فرزندان خلف جمهوری اسلامیها و طالبان ها هستند که بیشتر از سه دهه است که از هر نوع زن ستیزی و خشونت بر زنان ابائی نورزیده اند.

در بسیاری از جوامع، بنیادگرایان مذهبی غیر اسلامی، با در مضیقه قراردادن سایر نیروهای سیاسی، بویژه سازمانهای زنان و نهادهای حقوق بشری برای تسخیر فضای سیاسی، تلاش و حرکت و برنامه ریزی می نمایند. مثلا در هندوستان و برزیل، گروهی پیشقدم کار بر روی ویروس اچ.ای.وی و جلوگیری از شیوع بیماری ایدز در میان کارگران جنسی شده بودند، اما بر اثر نفوذ "مسیحیان دست راستی" در دولت آمریکا، از اختصاص بودجه به آنان جلوگیری شد. در بنگلادش، کانادا و مکزیک، بنیادگرایان، بخشی از حزب حاکم شدند و یا با ائتلاف با هیئت حاکمه توانستند از قدرت خود به عنوان مثال در راه قطع و یا کاهش بودجه به نهادهای سکولار و سازمانهای زنان و کسانی که برای احقاق حقوق گروه های همجنسگرا و ترانس همکاری میکردند، استفاده کنند. سنتگرایان مذهبی، نه تنها از خطرات جامعه مدنی، بلکه از فرصتهایی که در این جوامع ایجاد میشود، آگاهند. آنها به اهمیت معیارهای حقوق بشر در بسیاری مباحث سیاسی و اجتماعی پی برده اند و بنا بر این با بکارگیری چنین ادبیاتی در فعالیتهای خود، درصدد لوٹ آن هستند. چنانچه پیداست این استراتژی مهم آنان در سطوح بین المللی و منطقه ای است و گزارشها حاکی از رواج آن در آمریکای لاتین و جزایر کارائیب است. کنشگران حقوق زنان که اروپای غربی، آمریکای

شمالی، خاورمیانه، شمال آفریقا و آسیای جنوبی را مد نظر دارند، اهمیت این استراتژی را در این مناطق نیز نشان می‌دهند.

بنا بر این در دنیای امروز که سرمایه داری و دولت‌های خودکامه و خودکامه بنیادگرای حامی سرمایه، بهره‌کشی غیرقابل‌تصور را بر توده‌های مردم جهان تحمیل کرده‌اند، به ویژه ستم بر زنان، تنها به آزار و اذیت جنسی و جسمی و روحی محدود نبوده، بلکه بهره‌کشی عمیق‌تری در بطن این سیستم در جریان است، سیستم سرمایه‌داری همواره ستم و خشونت بر زنان و مردسالاری را به‌عناوین مختلف در جامعه بازتولید و تشدید می‌کند، مبارزه برعلیه خشونت بر زنان، نمی‌تواند از مبارزات طبقاتی با سیستم سرمایه‌داری و بدون دست بردن به ریشه‌های تاریخی ستم‌کشی این نظام جدا باشد. اگرچه رهایی کل زنان زمانی تضمین خواهد شد، که به مالکیت و روابط کالایی در جامعه خاتمه داده شود ولی مبارزه علیه اشکال خشونت بر زنان می‌بایست امری دائمی و متشکل در بطن همین مناسبات کنونی باشد.

خشونت جنسی که امروز نسبت به زنان در کلیه جوامع و در سطح کلان و در ابعاد وحشتناک شاهد هستیم، اساساً نه زائیده‌ی وجود جنس مرد و امری طبیعی، بلکه محصول طبقاتی شدن جامعه و بروز مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و مبادله و استثمار اکثریت مردم توسط اقلیتی ناچیز می‌باشد. زیربنای تولیدی، به وجود آمدن و رشد مناسبات گنبدیده‌ی طبقاتی در روبنای جوامع بشری از جمله در مناسبات بین مردان و زنان منجر شد و ابعاد گسترده یافت و تبدیل به فرهنگی منحط گردید. صرف نظر از این که امروز به عنوان یک پدیده‌ی ارتجاعی باید در حد روبنایی با این عادت کهن سال مبتنی بر زورگویی مرد بر زن مبارزه کرد، اما حل نهائی آن درگرو از بین بردن ریشه‌ی تمایزات یعنی مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و مبادله و استثمار انسان از انسان می‌باشد. مع الوصف خشونت علیه زنان اکنون چنان ابعاد گسترده‌ای به خود گرفته است (نظیر سوء استفاده جنسی، خشونت فیزیکی و روانی، کنترل زنان به صورتهای مختلف از جمله در لباس پوشیدن، در نداشتن حق سفر رفتن مستقلانه، در گرفتن کار، درختنه کردن دختران، در ممانعت از سقط جنین، در چندهمسرداشتن، در کشتن زنان بعد از مورد تجاوز جنسی قرار گرفتن، کشتن دختران در حالت جنینی و یا کشتن آنها به دلیل "حفظ شرافت خانواده"، فروش دختران، کنترل رحم زنان و...) که مبارزه برای قطع هر کدام از آنها وظیفه‌ی کلیه‌ی انسانهائی است که برای ساختن جهانی فارغ از ظلم و ستم مبارزه می‌کنند.

لذا هیچ خواست طبقاتی و اقشار استثمارشده و ستم‌دیده‌ای بدون سازمان‌یابی آن متکی بر خطوط استراتژیکی و تاکتیکی درست و ماتریالیستی - دیالکتیکی و شرکت‌مستقیم و سازمان‌یافته‌ی خودشان در کسب حقوق خویش، ممکن نیست. جنبشهای بسیار بزرگی در تاریخ به دلیل فقدان هدف جدی، و فقدان سازمان‌یابی با ناکامی روبه‌رو شده‌اند. داشتن هدف نیز بدون شناخت عینی از وضعیت طبقاتی، از جمله توازن قوا بین حاکم و محکوم، تمرکز افکار درست پیشروان آن طبقه

یا قشراجماعی در سیاست مبارزاتی و سازمان دهی این مبارزات و دریک کلام بدون تجمع پیش روان آنان درتشکلی فهیم، مبارز و دارای پیوندی فشرده باطبقه یا قشری که به آن تعلق دارند، ممکن نمی باشد.

بدین ترتیب، زنان باید متشکل شوند. این تشکل هم درسطح کاملاً جنسی و زنانه باید صورت گیرد و هم به دلیل داشتن دردی مشترک با اکثر مردان، درصورتی هم راه با موفقیت خواهدشد که هر دونوع تشکل سمت گیری درستی داشته باشد. به دیگر سخن رهائی زنان به تمامی و صرفاً دردست خودشان نمی باشد، درست به همان گونه که رهائی مردان تحت استثمار و ستم نیز بدون شرکت زنان تحت استثمار و ستم درمبارزات شان، ناممکن است.

ختم کلام باید اشاره کنم که تفکر فمینیستی به همراه خود عملکردهای متنوع و قدرت تجهیز خاص خود را طلب می کند. اما در جهان امروز این عملکرد ها مورد مخاطره جدی قرار گرفته و مرتباً کم رنگ تر جلوه داده می شوند. اگر که فمینیست ها مرتباً به جهان پیرامون خود و به تفکرات خویش به صورت انتقادی نگاه نمایند و به بحران هائی که مرتباً فمینیست ها را دوره می کند نپردازند و رنجی را که در شرایط امروز جهان به زنان و بخصوص به بخش آگاه آن وارد می شود که این خود پیامد پروسه دردناک زندگی در جهان سرمایه داری کنونی و جهانی سازی نئولیبرالی است را مورد تجزیه و تحلیل و نقد قرار ندهند در این صورت نمی توانند در مقابل این خطرات به موقع عکس العمل نشان دهند. سازماندهی همبستگی بین المللی زنان در زمانی که رژیم جهانی بازار با قدرت به استثمار بی سابقه زنان در سرتاسر جهان مشغول است، بی شک با زمان گذشته و مناسبات سرمایه داری گذشته فرق های اساسی دارد. می بایست بدنبال اشکال متفاوت از سازماندهی بود که بتوان توسط آن همبستگی بین المللی زنان را قابل رویت نمود و رابطه زنان جنوب و شمال جهان را برای انتقال تجربیات منطقه ای و راه های مبارزه بر علیه رژیم های منطقه ای و رژیم جهانی بازاربرقرار نمود. عدالت اجتماعی بدون برابری جنسیتی در تمامی زمینه ها هیچ مفهومی نخواهد داشت و سرانجامی نخواهد داشت. در جهان کنونی سیاست و اقتصاد و فرهنگ و اجتماع تحت تاثیر مناسبات بازار جهانی قرار دارند. بنابراین برای برقراری برابری جنسیتی میبایست در تمامی این زمینه ها به مبارزه پرداخت و دخالت مستقیم داشت. زمان آن که زنان تنها برای رسیدن به اهداف خود و در بلوک خود مبارزه نمایند گذشته است. اهداف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی اجزاء غیر قابل تفکیک اند. فمینیست ها برای نیل به اهداف خود باید سازماندهی ای مناسب این شرایط پیدا نمایند و برای رسیدن به برابری جنسیتی در تمامی این زمینه ها فعال باشند. مسلم است که هیچگاه در این راه ناهموار و دشوار نمی بایست از خواست ها و شعار های مختص خود حتی ذره ای عقب گرد نمود اما برای تغییر جهان و برقراری عدالت اجتماعی ای همراه با برابری جنسیتی راه

چاره ای دیگر وجود ندارد. از این روی بررسی اشکال نوین سازماندهی امر مسلم و ضروری پیش روی جنبش فمنیستی و جنبش زنان چه بطور منطقه ای و چه بطور جهانی است.

از سوی دیگر طرفداران نئولیبرال آزادی زنان هم تلاش می کنند که مشکل جنسیتی را غیر سیاسی ساخته و مسیری فردی به آن بدهند. سیاست جنسیتی تفکر نئولیبرالی که تلاش دارد زنان را خام سازد میبایست در مرکز توجه و بحث های تمامی فمنیست های جهان باشد. شرایط زندگی زنان در مناطق مختلف جهان بسیار گوناگون و گاهی متضاد هم است. تلاش برای شناخت متحد و زبان سیاسی متحد که بتواند جهت های متفاوت و جنبش های متفاوت و موقعیت ها و جریان های متفاوت زنان را فعال سازد و اهداف مشترک سیاسی و اجتماعی برای مبارزه متحد در راه برابری جنسیتی در تمامی زمینه ها را به وجود آورد، باید یکی دیگر از تم های مهم فمنیست ها در سطوح منطقه ای و جهانی گردد.